

علمی-پژوهشی

تشکل‌های دانشجویی مکان‌هایی برای تعمیق تجربه آزادی؛ تلاشی برای امکان‌پذیر کردن روایتی بدیل از تاریخ دانشگاه در ایران

رضا صمیم^۱

چکیده

در این مطالعه تلاش شد تا به میانجی کاوشی پدیدارشناسانه، چارچوبی مفهومی برای ارائه روایتی بدیل از تاریخ دانشگاه در ایران فراهم شود. آنها که تاکنون درباره تاریخ پیدایش و پویای دانشگاه در ایران بررسی کرده‌اند، هیچ‌کدام نتوانسته‌اند تاریخ این نهاد را به‌مثابه مکانی روایت کنند که در آن دانشجویان نوعی زیست جمعی متفاوت را تجربه می‌کنند. برای پدیدارشناسی اما، شناخت دانشگاه به‌مثابه نهادی متمایز فقط به میانجی شناخت مکان‌هایی امکان‌پذیر است که دانشجویان در آنها زندگی متمایزی را تجربه می‌کنند. یکی از این مکان‌ها و شاید مهم‌ترین آنها تشکل‌های دانشجویی است. برای هر پژوهشگر پدیدارشناسی که به تاریخ پیدایش و پویای دانشگاه به‌مثابه نهادی جامعه‌ی و متمایز علاقه دارد، روایت تجربه‌های منحصر به‌فردی که دانشجویان در تشکل‌های دانشجویی از سر می‌گذارند و به میانجی آنها به کنشگرانی جامعه‌ی تبدیل می‌شوند، واجد اهمیت است. روایت تاریخ دانشگاه از منظر تجربه‌های دانشجویان تشکلی روایتی بدیل است، چرا که به مفهوم‌پردازی دانشگاه به‌مثابه نهادی متمایز و منحصر به‌فرد یاری می‌رساند. در این مطالعه برای امکان‌پذیر کردن چنین روایتی نخست تلاش شد تا تشکل‌های دانشجویی از منظری پدیدارشناسانه و در نسبت با مفهوم آزادی بررسی شود. در جریان این کاوش از برخی داده‌های برآمده از مصاحبه‌های عمیق با دانشجویان فعال در تشکل‌های دانشجویی بهره گرفته شد. در بخش دیگری تلاش شد تا با اتکا به مفهوم‌پردازی‌های صورت‌گرفته، تاریخ دانشگاه چونان تاریخ تشکل‌های دانشجویی روایت شود. این روایت نمونه‌ای از روایت‌های ممکن است که می‌توان با اتکا به تجربه‌های دانشجویان تشکلی از دانشگاه ایرانی به‌دست داد.

کلید واژگان: تشکل دانشجویی، دانشگاه ایرانی، پدیدارشناسی، تاریخ تشکل‌های دانشجویی، تجربه آزادی.

۱. دانشیار جامعه‌شناسی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تهران، ایران: Reza.Samim@iscs.ac.ir

مقدمه

اگر دانشگاه را نه چنان مکان تولید و ترویج دانش، بلکه به مثابه مکان تولید ارزش‌ها و هنجارهای منحصر به فرد و شکل‌یابی نوع ویژه‌ای از کنش جمعی در نظر آوریم، تاریخی که برای آن خواهیم نگاشت با تاریخ‌های موجود متفاوت خواهد بود. تاریخ‌های موجود (Tabatabaei, 2019; Farasatkah, 2018; Catanzaro, 2014; Menashri, 1992) از آنجا که تولید و ترویج دانش را مهم‌ترین ویژگی دانشگاه قلمداد کرده‌اند، بیشتر تاریخ کلاس‌های درس، تاریخ استادان چنان‌کنشگران اصلی تولید و ترویج دانش و تاریخ جریان‌های اندیشه‌ای و فکری‌ای بوده که در دانشگاه پدید آمده‌اند. تاریخ بدیل اما تاریخ مکان‌ها و کنشگرانی خواهد بود که بیش و پیش از آنکه ضرورتاً در فرایند تولید و ترویج دانش سهمی داشته باشند، در امکان‌پذیرکردن شکلی از کنش جمعی جامعوی سهیم‌اند. کنش جمعی‌ای که در کشور ایران امکان تجربه کردن آن در فضاهای اجتماعی دیگری چون خانواده، مدرسه، اجتماعات صنفی و غیره فراهم نیست. دانشگاه، در این معنا، مکان اجتماعی منحصر به فردی است که امکان پدیدآمدن شکل ویژه‌ای از پیوند خوردن انسان‌ها به یکدیگر را فراهم می‌کند. در دانشگاه شما برای نخستین‌بار به کسانی پیوند می‌خورید که در هیچ مکان اجتماعی دیگری امکان پیوند خوردن با آنها برایتان میسر نیست. دانشگاه شما را به «غریبه»هایی پیوند می‌زند که معمولاً در خانواده، مدرسه، محله و اجتماعات صنفی ما را از پیوند خوردن با آنها برحذر می‌دارند. در این معنا دانشگاه یک اجتماع مدنی آزاد است که در آن دریایی از تفاوت‌ها و تکثرها امکان‌پذیر می‌شود. تفاوت‌ها و تکثرهایی که پدیدآورنده تجربه آزادی در دانشجوی ایرانی است. برای تاریخ بدیلی که در این مطالعه تلاش شد تا شرایط مفهومی روایت کردن آن فراهم شود، این ویژگی منحصر به فرد دانشگاه (دانشگاه چنان‌کنشگران یک اجتماع مدنی آزاد) از نقشی که این نهاد در تولید و ترویج دانش ایفا می‌کند، اهمیت بیشتری دارد. هدف اصلی در این مطالعه امکان‌پذیرکردن چنین روایتی از تاریخ دانشگاه در ایران بود و از آنجا که چنین روایتی مسبوق به سابقه پژوهشی فریبی نیست^۱، نیاز است در بدو امر به شکلی بنیادین به شرایط مفهومی‌ای بیندیشم که می‌توان از مجرای آن چنین روایتی را ممکن کرد.

در نظرگرفتن دانشگاه در ایران به مثابه یک اجتماع مدنی آزاد مستلزم آن است که پیش از هر چیز آن را مکانی بدانیم که موقعیت دانشجویی را هستی می‌بخشد. دانشجویان همان کنشگرانی‌اند که در دانشگاه منحصر به فردبودگی این نهاد در امکان‌پذیرکردن مناسبات اجتماعی آزاد را تحقق می‌بخشند. آنها هستند که در گستره‌ای وسیع تجربه‌های متکثری در برقراری مناسبات اجتماعی در دانشگاه کسب می‌کنند.

مکان‌هایی در دانشگاه که دانشجویان در آنها آزادی، در معنای قرارگیری در مناسبات اجتماعی متکثر و متفاوت، را تجربه می‌کنند، محدودند. دانشجویان همیشه در مکان‌هایی چون کلاس درس، خوابگاه، اجتماعات غیررسمی و تشکل‌های دانشجویی کنش می‌کنند و با کنش درون این مکان‌هاست که به مثابه

۱. البته، پژوهش‌هایی وجود دارند که در آنها سعی شده است تا یک روایت تاریخی بدیل از دانشگاه عرضه شود (Bahrani, 2021).

دانشجو هستی می‌یابد. در این مطالعه پس از آنکه به شکلی مختصر به صورت‌های متفاوت شکل‌گیری موقعیت «دانشجو بودن» در مکان‌های کلاس درس، خوابگاه و اجتماعات غیررسمی اشاره شد، تشکل‌های دانشجویی به‌مثابه مکانی ویژه مد نظر قرار گرفت، مکانی که در آن امکانات و توانایی‌های منحصر به‌فردی به دانشجوی ایرانی داده می‌شود تا آزادی را در معنایی خاص تجربه کند.

برای من تاریخ تشکل‌های دانشجویی عصاره تاریخ بدیل دانشگاه در ایران است، چرا که دانشجویان در تشکل‌های دانشجویی می‌توانند کنش معطوف به آزادی را در عمیق‌ترین صورت خود تجربه کنند. برای امکان‌پذیر کردن نگارش چنین تاریخی ابتدا با رویکردی پدیدارشناسانه تشکل‌های دانشجویی مفهوم‌پردازی شد. پس از آن تلاش شد تا تاریخ تشکل‌های دانشجویی به‌مثابه تاریخ شکل‌گیری عادت‌واره‌ها، سلاقی و سبک‌های زندگی روایت شود. این نکته را باید هنگام خوانش مقاله حاضر در نظر گرفت که این مقاله فقط تلاشی برای پدیدآوردن امکان روایتی بدیل از تاریخ دانشگاه در ایران است و به هیچ‌وجه ادعا نمی‌کند که چنین تاریخی را به شکلی مبسوط روایت کرده است. روایت چنین تاریخی نیازمند انجام دادن پژوهشی مستقل است، پژوهشی که البته، باید بر بنیان مفهوم‌پردازی‌های صورت‌گرفته در مقاله حاضر انجام پذیرد.

روش

از آنجا که این مقاله تلاشی برای فراهم‌آوردن چارچوبی مفهومی برای ارائه یک روایت بدیل از تاریخ دانشگاه در ایران است، نمی‌توان آن را در گام نخست یک پژوهش تجربی دانست که بر داده‌هایی مشخص استوار است. در این مطالعه درکی از مفهوم تشکل‌های دانشجویی به‌دست داده شد که امکان نزدیک شدن ما به واقعیت منحصر به‌فرد دانشگاه در ایران برایمان را فراهم کند. تا امروز واقعیت دانشگاه را در نقشی می‌جسته‌اند که این نهاد در تولید و ترویج دانش جدید ایفا می‌کرده است، اما در این مطالعه با مفهوم‌پردازی متفاوت تشکل‌های دانشجویی واقعیت نهاد دانشگاه در ایران در نقشی جست‌وجو شد که این نهاد در امکان‌پذیر کردن شکل منحصر به‌فردی از مناسبات اجتماعی آزاد فراهم می‌کند. برای انجام دادن چنین کاری باید تشکل‌های دانشجویی در پدیداری اصیل آن مطالعه می‌شد. در این معنا رویکرد غالب در پژوهش حاضر پدیدارشناسی است. پدیدارشناسی به ما این امکان را می‌دهد تا چیزها را در پدیداری اصیل آن مشاهده کنیم. یک پیشفرض در پدیدارشناسی وجود دارد و آن این است: «من، همان نمود من است، منی که نمود نیابد من نیست»^۳. دقیقاً به سبب همین پیشفرض است که هایدگر پدیدارشناس در هستی و زمان، می‌گوید: «وجود من بر بود من مقدم است». من زمانی منم که نمود یابم^۴. به سیاق همین گزاره می‌توان گفت که دانشجو زمانی دانشجویست که نمود یابد. ما همیشه در موقعیت؛ یعنی در زمان و مکانی مشخص؛

۳. این جمله ما را به یاد این قول مشهور از هگل می‌اندازد که «نیرو همان نمود نیرو است. نیرویی که نمود نیابد نیرو نیست». هر دو جمله هم آن پیشفرض و هم این قول مشهور را از منبع نیکفر برگرفته‌ام (Nikfar, 1996: 95).

۴. هایدگر در هستی و زمان میان نمود و پدیدار تفاوت می‌گذارد. نمود ظهور چیز در موقعیت است و پدیدار آن چیز در نمود اصیل آن است (Heidegger, 2008: 119-127).

یعنی در «جا»یی نمود می‌یابیم. پدیدارشدن همیشه در موقعیتی رخ می‌دهد. من همواره منی است که در یک موقعیت قرار دارد. پس ذهن دانشجو یا به تعبیری دیگر من دانشجو همیشه در موقعیتی به بیان در می‌آید. برای مطالعه این من باید سراغ موقعیتی رفت که این من در آن نمود یافته است. بدین سبب است که پدیدارشناس همواره به دنبال مطالعه موقعیت‌هاست. اگر وی موقعیت را شناسایی و مطالعه کند، می‌تواند ادعا کند که آنچه در ذهن کنشگر در موقعیت مورد مطالعه‌اش می‌گذشته را کشف کرده است (Verneaux, 2014: 47).

در پدیدارشناسی، مطالعه موقعیت‌ها فقط گزارش آنها نیست. با گزارش یا تبیین صرف موقعیت‌ها نمی‌توان ادعای مطرح شده را جامه عمل پوشاند. جامعه‌شناسی جریان اصلی اما بیشتر به دنبال گزارش موقعیت‌هاست. پدیدارشناسی به‌ویژه در گونه‌های دیگری آن؛ یعنی ویراستی که در آن اندیشه‌های هوسرل و دیلتای با هم در آمیخته‌اند، هدفش فهم^۵ یا به عبارتی دیگر، تفسیر و ادراک موقعیت‌هاست. در این مطالعه این تقسیم‌بندی مبتنی بر دوگانه دیلتایی دانش‌های توضیح‌گر^۶ و دانش‌های فهم‌ورز^۷ صورت گرفت. برای من تاریخ بدیل^۱ یک دانش فهم‌ورز است و نه یک دانش توضیح‌گر. پس تاریخ بدیل دانشگاه که من ادعا می‌کنم می‌توان آن را در قالب تاریخ بدیل تشکل‌های دانشجویی روایت کرد، ابزاری برای امکان‌پذیر کردن تفسیر موقعیت دانشجویی ایرانی است. برای تفسیر موقعیت دانشجویی ایرانی در تشکل‌ها از چهار دسته داده زیر بهره گرفته شد:

۱. مشاهدات از فضاهای فعالیت‌های تشکلی در دانشگاه تهران. در این مطالعه هر بار از داده‌های برآمده از مشاهده سخن گفته شده است، مراد داده‌هایی بوده‌اند که برآمده از حضور محقق در میدان‌ها و مشاهده مناسبات موجود در آنهاست. از تمام مشاهدات یادداشت‌هایی برداشته شد. برخی مضامین محوری برای تحلیل در این مطالعه مبتنی بر همین یادداشت‌هاست. مشاهدات همگی مشاهدات مشارکتی غیرمستقیم و پنهان بود. فضاهایی که برای این پژوهش مشاهده شد، بدین شرح است: محوطه پشت سالن غذاخوری استادان و لابی روبه‌روی کتابخانه در دانشکده علوم اجتماعی، دفتر انجمن علمی دانشکده مدیریت، دفتر بسیج برادران در پردیس هنرهای زیبا، دفتر انجمن کوهنوردی در دانشکده فنی، بوفه دانشکده ادبیات و دفتر شورای صنفی دانشکده علوم اجتماعی. تمام مشاهدات حد فاصل آذرماه ۱۳۹۶ تا خردادماه ۱۳۹۷ انجام شده است.

۲. مصاحبه‌های شخصی با برخی از دانشجویان فعال در تشکل‌های دانشجویی در برخی از دانشکده‌های دانشگاه تهران. مصاحبه با این دانشجویان در قالب ۵ گروه متمرکز سامان داده شد. گروه‌هایی متشکل از اعضای فعال در شوراهای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان، انجمن علمی، شورای صنفی، بسیج برادران و انجمن کوهنوردی. بجز انجمن کوهنوردی که همه دانشجویان عضو آن دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه

5. Verstehen

6. Erklärende Wissenschaften

7. Verstehende Wissenschaften

تهران بودند، گروه‌های دیگر از دانشجویان فعال دانشکده‌های علوم اجتماعی، ادبیات، مدیریت، هنرهای زیبا، فنی، علوم پایه و روانشناسی و علوم تربیتی تشکیل شدند.^۸

۳. داده‌های کیفی برخی از پژوهش‌ها که ارتباط مستقیم با پژوهش حاضر داشته‌اند؛ یعنی یا درباره تشکل دانشجویی پژوهش کرده‌اند یا به مضامینی پرداخته‌اند که من در مطالعه خود بر روی موقعیت دانشجوی در تشکل‌ها فهم و تفسیرم را ذیل آنها سامان می‌دادم.^۹

۴. روایت‌های تاریخی موجود از تشکل‌های دانشجویی که تلاش شد تا به مقتضای هدف مطالعه بازتفسیر شود تا در انتها بتوان نمونه‌ای از یک تاریخ بدیل را به واسطه آنها روایت کرد.

تشکل‌های دانشجویی؛ یک مفهوم پردازی پدیدارشناسانه

دانشگاه مکانی است که فرصت تجربه آزادی از سلطه منقادکننده منابع متجسد اقتدار در نهادهای پیش از خود چون خانواده و مدرسه را برای دانشجوی ایرانی فراهم می‌کند.^{۱۰} دانشجوی عملاً در مکان‌هایی چون کلاس درس، خوابگاه، اجتماعات غیررسمی و تشکل‌های رسمی دانشجویی به میانجی راهبردهایی که به کار می‌بندد، از چنین فرصتی بهره می‌گیرد. نخستین راهبردها برای تجربه آزادی در کلاس درس به کار گرفته می‌شود. البته، در کلاس درس موانعی بر سر راه تحقق آرمانی چنین تجربه‌ای وجود دارد، موانعی چون قوانین نظم‌بخش از پیش تعیین شده و نقش استاد به‌مثابه کنترل‌کننده (Samim, 2018: 25). دانشجویان تلاش می‌کنند با به چالش کشیدن این دو مانع و به کار بستن راهبردهایی برای خنثی کردن نیروی محدودکننده آنها، آزادی را تجربه کنند. خوابگاه نیز از آنجا که مکانی به دور از کنترل و نظارت والدین به‌عنوان منابع متجسد اقتدار در خانواده است، تجربه آزادی را البته، در شکلی متفاوت با کلاس درس برای دانشجوی ایرانی ممکن می‌کند. اما دانشجوی ایرانی تا زمانی که درون اجتماعات غیررسمی دانشجویی و حلقه‌های دوستی حضور نیافته است، نمی‌تواند از فرصت تجربه آزادی در دانشگاه آن‌گونه که باید بهره‌گیرد، چرا که در کلاس درس و خوابگاه غلبه بر نیروهای محدودکننده گاه بسیار دشوار می‌شود و همین دشواری در مواردی، به‌ویژه هنگامی که پای بقای او در دانشگاه به‌عنوان دانشجو در میان است، تحقق تجربه آزادی را ناممکن می‌کند. می‌توان تفاوت میان تجربه آزادی در کلاس درس یا خوابگاه با اجتماعات غیررسمی دانشجویی را به مدد دو مفهوم از آزادی که ساخته و پرداخته آیزایا برلین^{۱۱} است، تبیین کرد.

۸. مشارکت‌کنندگان در بحث‌های گروه انجمن اسلامی دانشجویان: ۷ نفر، ۲ زن و ۵ مرد بین ۲۰ تا ۲۵ سال سن؛ گروه انجمن علمی: ۷ نفر، همگی مرد بین ۲۱ تا ۲۵ سال سن؛ گروه شورای صنفی: ۶ نفر، ۳ زن و ۳ مرد بین ۲۰ تا ۲۶ سال سن؛ گروه بسیج برادران: ۶ نفر، همگی مرد بین ۲۱ تا ۲۳ سال سن؛ انجمن کوهنوردی دانشکده فنی: ۶ نفر، ۳ زن و ۳ مرد بین ۲۰ تا ۲۸ سال سن.

۹. تمام این پژوهش‌ها در جایی که مورد استفاده قرار گرفته‌اند، معرفی شده‌اند.

۱۰. مزگان خوشنام (Khoshnam, 2018) در رساله دکتری خود به‌خوبی نشان داده است که دانشگاه چگونه و با چه سازوکارهایی این فرصت را در اختیار دانشجویان قرار می‌دهد.

برلین (Berlin, 2013: 232-304) در مقاله «مفاهیم دوگانه آزادی» آزادی را در دو معنای منفی و مثبت به کار می‌برد. از نظر او آزادی منفی «آزادی از» نظارت نیروهای محدودکننده‌ای است که همیشه تلاش می‌کنند ما را از عملی که می‌خواهیم انجام دهیم، بازدارند. بنابراین، تلاش برای تجربه آزادی در مکان‌هایی که در آنها نیروهای محدودکننده حضوری کتمان‌ناپذیر دارند، همیشه تلاش برای نیل به آزادی منفی است. در کلاس درس قوانین نظم‌بخشی که از پیش تعیین شده‌اند و استادی که تلاش می‌کند تا آن قوانین را اجرا کند، همیشه وجودی نزدیک و انکارناپذیر دارند. در خوابگاه نیز همین قوانین موجودند و البته، به جای استاد، نهادها و افرادی وجود دارند که تلاش می‌کنند آن قوانین را اجرا کنند. به نظر می‌رسد که بر اساس این تعریف می‌توان تلاش برای تجربه آزادی در این دو موقعیت را نوعی تلاش برای نیل به آزادی منفی به‌شمار آورد. در اجتماعات غیررسمی و رسمی اما نوع دیگری از آزادی تجربه می‌شود و آن آزادی مثبت است. از نظر برلین آزادی مثبت دارای دو جنبه است: در جنبه نخست به معنای توان (و نه فقط امکان) تعقیب و رسیدن به هدف و در جنبه دوم به معنای نیل به استقلال و خودآیینی^{۱۳} است. از آنجا که اجتماعات غیررسمی دانشجویی عموماً به دور از نظارت منابع اقتدار و بری از قوانین از پیش تعیین شده لازم‌الاجرا شکل می‌گیرند، تجربه آزادی را در معنای جنبه نخست ممکن می‌کنند و نه در معنای تلاش برای رهایی از شر نیروهای محدودکننده. این تلاش اخیر بیشتر به معنای تلاشی برای وضع خودآیینانه قوانین برای تحقق نوعی اراده جمعی است. پس در این معنا می‌توان آزادی‌ای را که در اجتماعات غیررسمی دانشجویی تجربه می‌شود، از انواع آزادی‌های مثبت قلمداد کرد.

اجتماعات غیررسمی این امکان را فراهم می‌آورند که دانشجویان برای نخستین بار متشکل شدن را تجربه کنند. آنها بیرون از کلاس جمعی به‌وجود می‌آورند تا بتوانند در آن عواطف و هیجانان خود را به دور از نظارت منابع اقتدار به اشتراک بگذارند. اصل در چنین اجتماعاتی به اشتراک‌گذاری امر خصوصی است. با به اشتراک‌گذاشتن امر خصوصی حسی از خودمختاری فردی در دانشجوی ایرانی ایجاد می‌شود. او برای نخستین بار در جمع به فردیتی غیر قابل تعرض دست می‌یابد. این آغاز تجربه آزادی مثبت^{۱۴}؛ یعنی تحقق جنبه نخست تجربه آزادی مثبت است. دانشجوی ایرانی پس از این تجربه و چشیدن طعم خودمختاری فردی ناشی از آن در ابتدا در برابر شکل‌گیری هر تشکلی بجز اجتماعات غیررسمی مقاومت می‌کند. نمونه این دست مقاومت‌ها در ناکامی تلاش‌های برخی از استادان در راه‌اندازی گروه‌هایی درون کلاس درس برای انجام دادن تحقیقات کلاسی در قالب کار جمعی قابل مشاهده است.^{۱۴} چه انگیزه‌ای ممکن است

12. Autonomy

۱۳. البته، امکان‌پذیر شدن تجربه آزادی در اجتماعات غیررسمی و نقش این اجتماعات در ایجاد خودآیینی در دانشجو فقط منحصر به کشور ایران نیست (Appiagyei-Atua, 2019; Zein-Al-Dien, 2016).

۱۴. کار جمعی اگر درون گروهی متفاوت از گروه دوستی انجام گیرد، احتمالاً نتیجه‌ای دربر نخواهد داشت. در یکی از تجربه‌های انجام کار جمعی در یک کلاس درس ۳۵ نفره کارشناسی تصمیم گرفتیم به دانشجویانم اختیار بدهیم تا از میان خود گروه‌هایی ۵ نفره تشکیل دهند. در انتها فقط ۳ گروه تشکیل شد. بعد از کمی سؤال و جواب متوجه شدم این ۳ گروه در بیرون از کلاس درس هم در قالب گروه‌های دوستی فعالیت می‌کنند. ۳ گروه تشکیل شده در برابر معرفی هر دانشجویی از سمت من برای عضویت در گروه مقاومت می‌کردند. در نهایت، با مداخله

میانجی شود تا دانشجویان در جمع‌هایی بجز جمع‌های دوستی متشکل شوند؟ آنها چگونه ممکن است خوش‌باشی و تجربه لذت از به اشتراک‌گذاری امر خصوصی در اجتماعات غیررسمی را واگذارند و به شکلی دیگر از عمل جمعی روی آورند؟ شکلی که سبب می‌شود در آن، دانشجویان آزادی مثبت را در معنای جنبه دوم آن تجربه کنند. ما می‌دانیم که آنها این کار را می‌کنند. آنها یا حداقل بخشی از آنها در لحظه‌ای سرنوشت‌ساز تصمیم می‌گیرند تا از پیوندهای دوستانه در اجتماعات غیررسمی به اجتماعات رسمی دانشجویی که من آنها را تشکل‌های دانشجویی می‌نامم، کوچ کنند.

این واقعیت انکارناپذیر است که هسته اصلی تشکل‌های دانشجویی همان جمع‌های دوستی و گروه‌ها و کیپ‌های غیررسمی است. این را رضایی و کیا (Rezaei & Kia, 2017: 25) در پژوهشی که با هدف تحلیل موقعیت دانشجویان فعال در تشکل‌های سیاسی دانشجویی انجام دادند، نشان داده‌اند: «تشکل‌های دانشجویی قبل از هر چیز شبکه‌ای از روابط دوستی هستند که بر اساس هدف مشترک شکل گرفته‌اند. اما این روابط دوستی در دو سطح مورد ارزیابی قرار می‌گیرد: اول در سطح دور هم‌بودن و بدون دغدغه و هدف مشخص ادامه‌دادن و دوم باهم‌بودن و حول اهداف مشترکی گرد آمدن»^{۱۵}. این پژوهشگران دو نکته را به درستی تشخیص داده‌اند: نخست آنکه شبکه‌هایی از روابط دوستی که غالباً در مکان‌های غیررسمی شکل می‌گیرند، هسته اصلی تشکل‌های دانشجویی را می‌سازند و دوم آنکه تفاوتی اساسی میان آن شبکه‌های روابط دوستی در مکان‌های غیررسمی و روابط درون تشکل‌ها وجود دارد. به‌زعم رضایی و کیا تفاوت اساسی وجود داشتن اهداف مشترک در تشکل‌های دانشجویی و بی‌هدفی در روابط موجود در اجتماعات غیررسمی است. البته، شاید بهتر باشد بگوییم که تفاوت در کیفیت اهداف مشترکی است که اجتماعات غیررسمی و تشکل‌ها برای خود تعریف می‌کنند که این پژوهشگران به این تفاوت نپرداخته‌اند. این تفاوت چیزی است که میل به تجربه آن، انگیزه‌ای را ایجاد می‌کند تا دانشجویان خوش‌باشی و لذت به اشتراک‌گذاری امر خصوصی در جمع‌های غیررسمی را واگذارند و به تشکل‌های دانشجویی نقل مکان کنند (Haines, 2019: 38). در نتیجه این نقل مکان، آنها شرایط را برای از سرگرداندن تجربه عمیق‌تری از آزادی مثبت فراهم می‌کنند.

به این نقل قول که پژوهشگران یادشده آن را از زبان یکی از دانشجویان قدیمی عضو تشکلی سیاسی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران روایت کرده‌اند، توجه کنید: «وقتی ما دورهم جمع می‌شویم و

من ۴ گروه تحقیق دیگر هم تشکیل شد. نتیجه کار در انتهای نیمسال تحصیلی این بود: بهترین کارها را سه گروهی انجام داده بودند که گروه‌های دوستی‌شان را در کلاس درس به گروه‌های انجام کار جمعی تبدیل کرده بودند. (برای اطلاع بیشتر از تجربه‌هایی از این دست رک به (Samim, 2017).

۱۵. پژوهش رضایی و کیا به داده‌های جالب توجه دیگری نیز بر می‌خوریم که نشان می‌دهد این ادعای من که هسته اصلی تشکل‌های دانشجویی همان شبکه‌های روابط دوستی در مکان‌های غیررسمی است، معتبر است. برای نمونه، مصاحبه‌ای است که در صفحه ۳۲ آن پژوهش به نقل از یکی از دانشجویان فعال در «انجمن ترقی‌خواه دانشگاه صنعتی امیرکبیر» آمده است: «من خودم [به واسطه] معرفی یکی از دوستانم آمدم [تا ببینم] چه خبره و دیدم خیلی خوبه. من هم نزدیک به ۵ تا ۶ از دوستانم را آوردم و چهارتای آنها را عضو کردم».

می‌خواهیم فعالیتی را انجام بدهیم، آن لذت هم‌صداییه، یک همی دنبالشه؛ می‌دانی یک چیز مشترک [متفاوتی]^{۱۶} آن وسط هست. ولی در کلاس درس آنقدر آن جاذبه هم‌نوابی وجود ندارد که در آن فعالیت وجود دارد ... آن فعالیت هر چی که هست، یک هدف مشخص و یک آرمانی دارد که ... رشد در آن اتفاق می‌افتد. آدم احساس می‌کند آن رشد را دارد می‌گیرد. یک داده‌ای دارد بهش اضافه می‌شود. چهار تا آدم جدید، چهار تا اطلاعات جدید، چهار تا منبع جدید. ولی در کلاس درس این اتفاق نمی‌افتد» (Haines, 2019: 35).

دانشجو در اینجا از آرمانی سخن می‌گوید که معتقد است او را رشد می‌دهد. ولی این آرمان که همان هدف مشترک متفاوتی است که دانشجوی ایرانی در مکان تشکل‌ها آن را تجربه می‌کند، چیست؟ دانشجو در کلاس درس یا خوابگاه همیشه زیر سایه تهدیدآمیز امکان ظهور دوباره منبع متجسد اقتدار زندگی می‌کند. استاد، حراست، انتظامات و ... هر کدام می‌توانند جلوه بازتولیدشده همان منبع متجسد باشند. کار اصلی او در این مکان‌ها استفاده از ابزارهای موجود در موقعیت به قصد مبارزه با این تهدید دایمی است. در مکان‌های غیررسمی او برای نخستین بار نوعی فراغت از نیاز برای مبارزه دایمی با جلوه‌های بازتولیدکننده اقتدار پیشادانشگاهی در دانشگاه را حس می‌کند. مکان‌های غیررسمی و منطقی که بر روابط دانشجویان در این مکان‌ها حاکم است، تضمین می‌کنند که او «از مداخلات غیر محفوظ بماند» (Berlin, 2013: 245). او به لطف چنین تضمینی این فرصت را می‌یابد که به خود بیندیشد؛ یعنی به امیالش، کینه‌هایش، آرزوهایش، هیجانانش و عواطفش و آنها را بیان کند.

بر این اساس، می‌توان پیوندهای غیررسمی در اجتماعات غیررسمی را امکانی برای اندیشه بر بیان امیال، کینه‌ها، آرزوها، هیجانان و عواطف دانست. در پیوندهای غیررسمی دانشجوی ایرانی دیگران را فرا می‌خواند تا آنها فرصت چنین اندیشه‌ای را برایش فراهم سازند: «سال اول، قبل از اینکه تصمیم بگیرم کار تشکلی را شروع کنم، گروه دوستی‌ای داشتیم که در آن از بچه‌های مختلف بودند، از مکانیک، برق، معدن، مواد. قرارمون هفته‌ای یکبار بود جلوی دانشکده فنی در پردیس مرکزی. در مورد فیلم حرف می‌زدیم. در مورد موسیقی. بعضی وقتا یک چیزای بی‌ربطی هم می‌آمد وسط، مثلاً اینکه یکی از بچه‌ها رفته بود شهرشون و با مادرش دعوا کرده بود. مثلاً راجع به این جور چیزها. من خودم یک‌بار از علاقه وحشتناکم به فست‌فود گفتم و اینکه چقدر برایم مسئله درست کرده است و بچه‌ها راجع به آن بحث کردند. نتایج جالبی از آن بحث درآمد. البته، بودند یکی دو نفر که دوست داشتند بحث‌ها را علمی کنند. مثلاً نقد فیلم خوانده بودند یا یک چیزایی شبیه این‌طور چیزا. از بچه‌های سال بالاتر، ولی خوب بود. خیلی خوب بود. یک چندتایی از همان گروه بعد رفتیم کانون فیلم راه انداختیم».^{۱۷}

۱۶. صفت متفاوت از من است.

۱۷. مصاحبه با دانشجوی کارشناسی برق فعال در انجمن اسلامی پردیس دانشکده‌های فنی. از داده‌های بحث‌های گروهی من با دانشجویان فعال تشکلی در دانشگاه تهران (Samim, 2018: 34).

منطق حاکم بر پیوندهای غیررسمی در بسیاری از مواقع چیزی شبیه منطق «اعتراف‌های دست جمعی» است. کارکرد این اعتراف‌ها رهایی و تجربه خودمختاری فردی است. خودمختاری فردی تجربه‌شده در چنین پیوندهایی نوعی اعتماد به نفس به دانشجوی ایرانی می‌بخشد. پس از این تجربه در او این میل پیدا می‌شود که به «میدان منازعات» بازگردد. او عملاً با وقت‌گذرانی در اجتماعات غیررسمی میدان منازعات را ترک می‌کند. او بازمی‌گردد، ولی این بار متفاوت با گذشته؛ یعنی متفاوت با آن زمان که میدان منازعه وی کلاس درس یا خوابگاه؛ یعنی مکان‌هایی بود که دانشجو در آن تفاوت‌های میان در دانشگاه بودن و در خانه یا مدرسه بودن را می‌آموخت. او در آن آزمون‌ها «تنها» بود. تجربه حضور در اجتماعات غیررسمی او را به کسانی پیوند می‌زند که مانند او چنین آزمون‌هایی را از سر گذرانده‌اند. بازگویی و به اشتراک گذاری آن تجربه‌های فردی در میدان منازعات پیشین این آگاهی را در دانشجوی ایرانی ایجاد می‌کند که بخشی از وجودش در دیگری هم تجربه‌اش نمود یافته است. دانشجویی را تصور کنید که در گروه دوستی از تبعیضی سخن می‌گوید که استادی برای مثال، در ارزیابی‌اش از امتحان پایان نیمسال دانشجو در حقیقت روا داشته است. یا رنجی که دیوانسالاری غیرمردن دانشگاه ایرانی در زمان تسویه حساب یا ثبت نام برای وام دانشجویی بر او بار کرده است. مهم این نیست که تا چه اندازه آن تبعیض و این رنج حقیقی است، مهم آن است که تقریباً تمام دانشجویان در آن گروه این رنج مشترک را درک و حس می‌کنند که این خود آنها بودند که چنان تبعیض و رنجی را متحمل شده‌اند. آنها به این واسطه خود را در یکدیگر می‌یابند. این آغاز پیشرفت در تجربه آزادی مثبت است.

اگر تشکل را به تبعیت از رضایی و کیا (Rezaei & Kia, 2017) در استفاده هوشمندانه از مفهوم «تأثیر»^{۱۸} ژیل دلوز، مکانی بنامیم که در آن دانشجوی ایرانی امکان می‌یابد تا بر دیگران «تأثیر» بگذارد و از دیگران اثر بپذیرد، یافتن خود در دیگری در تشکل به تغییر دیگری از طریق اثرگذاری خود بر او و تغییر خود از طریق اثرگذاری دیگری بر خود تبدیل می‌شود. یک رابطه دیالکتیکی که در پیوندهای غیررسمی به صورت کامل رخ نمی‌دهد و تکمیل آن منوط به حضور دانشجو در مکان تشکل‌هاست: «در تشکل‌ها» ما با نوعی هدفگذاری مواجه هستیم که شاید بتوان آن را هدفگذاری خاموش نام گذارد. هدف تغییر سیاست در کلیت دستگاه سیاسی نیست، بلکه هدف در سطحی بسیار پایین‌تر و روزمره‌تر اتفاق می‌افتد و آن انتقال دغدغه‌ها از یک فرد به فرد دیگر است. بنابراین، باهم‌بودگی چیزی در هم‌آمیخته با دوره‌م‌بودگی است. نمی‌توان این دو را از هم جدا کرد... شاید این نوع از سیاست [سیاستی که در تشکل‌ها پی‌گرفته می‌شود] را بتوان سیاست جذب، سیاست دوره‌م‌بودگی، سیاست تأثیر و ایجاد دغدغه‌های مشترک و درنهایت، رسیدن به یک باهم‌بودگی نام نهاد. این شرایط در فضای شبکه روابط تشکل‌ها اتفاق می‌افتد» (Rezaei & Kia, 2017: 37).

در تشکل‌ها هم البته، منازعاتی از جنس منازعات موجود در کلاس درس و خوابگاه رخ می‌دهد البته، با این تفاوت که دانشجویی که در آن حضور می‌یابد، موقعیتی متفاوت با دانشجویی دارد که فقط در کلاس درس و خوابگاه حضور پیدا می‌کند.^{۱۹} در تشکل‌ها دانشجوی ایرانی می‌خواهد آزادی را درون موقعیت‌های منقادکننده تجربه کند، نه آنکه تلاش کند تا همانند موقعیت دانشجوی بودن در کلاس درس و خوابگاه از شر موقعیت منقادکننده خلاصی یابد. او در تشکل بر عکس مکان‌های غیررسمی از موقعیت نمی‌گریزد. او به موقعیت بازمی‌گردد تا از آن فرا رود، نه آنکه از آن فرار کند. این جلوه متکامل آزادی مثبت است. آزادی مثبت فقط با بازگشتن به موقعیت و ایجاد امکان فرارفتن از آن ممکن می‌شود و نه با فرار از موقعیت و گریز از آن: «مفهوم مثبت آزادی «آزادبودن از» نیست. «آزادبودن در» است و از تمایل فرد به اینکه آقا و صاحب اختیار خود باشد، بر می‌آید. آرزوی من است که رفتاری که می‌کنم و تصمیمی که می‌گیرم در اختیار خودم باشد و به هیچ نیرویی از خارج وابسته نباشد. می‌خواهم عامل باشم و نه معمول [می‌توانم معمول باشم و آزادی منفی هم داشته باشم]. من در ورای همه اینها آرزومندم که خود را به‌عنوان موجودی متفکر، صاحب اراده و فعال بشناسم و مسئولیت‌گزینه‌های خویش را برعهده گیرم» (Berlin, 2013: 250).

در آزادی منفی ما فقط می‌خواهیم از شر موقعیت‌های منقادکننده خلاصی یابیم. با خلاصی از این موقعیت‌ها پروژه آزادی منفی تکمیل می‌شود. اما در آزادی مثبت پس از نیل به خودمختاری فردی، این میل در فرد ایجاد می‌شود که «در» موقعیت منقادکننده به تجربه آزادی دست یابد؛ یعنی در موقعیت منفذی بگشاید و درون این منفذ آزادی را تجربه کند. پس دانشجوی ایرانی برای تکمیل پروژه آزادی مثبت باید دوباره خود را با موقعیت‌های منقادکننده مواجه کند. در اجتماعات غیررسمی دانشجوی ایرانی عملاً این امکان را می‌یابد که از مواجهه با موقعیت‌های منقادکننده بپرهیزد. در بسیاری از مواقع این پرهیز خود را در هیئت نوعی بی‌حوصلگی و یأس نشان می‌دهد، بی‌حوصلگی و یأس دانشجوی فعال در پیوندهای غیررسمی در خصوص مسائل دانشگاه. این پرهیختن، پروژه آزادی مثبت را ناقص می‌گذارد و از تعمیق آن جلوگیری می‌کند. آنهایی که پس از تجربه پیوندهای غیررسمی از چنین پرهیزی دست بر می‌دارند و چنین بازگشت سرنوشت‌سازی را تجربه می‌کنند، به عضویت تشکل‌ها در می‌آیند. آرمان در این مکان جدید نوعی هم‌افزایی به قصد ایجاد شکاف و منفذ در موقعیت‌های منقادکننده و البته، این بار در مقیاس کل ساختار دانشگاه است. این همان آرمانی است که آن دانشجوی فعال قدیمی در دانشکده علوم اجتماعی از آن به

۱۹. من به این نکته واقفم که در برخی مواقع، تشکل‌ها نیز درگیر روابط و مناسبات انقیادآور می‌شوند؛ به عبارت دیگر، نیک می‌دانم که تشکل‌ها نیز به میانه‌جی برخی منافع و نزاع بر سر آنها امکان تکمیل تجربه آزادی مثبت را از دانشجو سلب می‌کنند. اینها به‌ویژه زمانی رخ می‌دهد که حضور در تشکل‌ها تضمین‌کننده برخی امتیازهای مادی و غیرمادی تبعیض‌آور برای دانشجوست. اما از نظر من اینها نه «به دلیل» بلکه «علی‌رغم» منطق حاکم بر تشکل‌های دانشجویی به‌مثابه مکان‌های تبدیل دانشجو به کنشگری جمعی رخ می‌دهد. در مشاهده‌ها و مصاحبه‌هایم بسیاری از دانشجویان تشکلی را دیدم که آگاهانه با این آسیب مبارزه و تلاش می‌کردند تا برخی اعضا را که به بازی منافع در تشکل‌ها تن می‌دادند، از تشکل‌ها بیرون اندازند. برای مثال، اعضای شورای صنفی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در یکی از گفت‌وگوها به من گفتند که از انتخاب مجدد دبیر شورا از آنجا که در جهت منافع مسئولان دانشکده عمل می‌کرد، جلوگیری کردند.

چیزی رشد دهنده و تعالی‌بخش تعبیر کرده بود. این آن هدف مشترکی است که با اهداف مشترک در پیوندهای غیررسمی دانشجویی تفاوت بنیادین دارد. اگر این تفاوت بنیادین را درک کنیم، می‌توانیم حداقل به شیوه‌ای تحلیلی موقعیت دانشجوی بودن در اجتماعات غیررسمی را از موقعیت دانشجوی بودن در تشکلهای یا به تعبیر رضایی و کیا (Rezaei & Kia, 2017) «دوره‌م‌بودگی»ها را از «باهم‌بودگی»ها جدا کنیم. در تشکلهای دانشجوی به واسطه شکستن قدرت به مدد ابزارهایی که در خود موقعیت وجود دارد، به نحوی عمیق‌تر آزادی مثبت را تجربه می‌کند، آزادی‌ای که در غیاب وجود یک قدرت مطلق و متمرکز و البته، در موقعیت و نه بیرون از آن پدیدار می‌شود. تنها امر مطلق که در این موقعیت به فراروی از آن باری می‌کند و تحقق آزادی را امکان‌پذیرتر می‌سازد، حق مطلق دانشجوی ایرانی برای مشارکت در قدرت عمومی است، حقی که دانشگاه مدرن به او بخشیده است. پی‌جویی این حق مطلق است که دانشجوی ایرانی را در موقعیت جدیدش به عامل، بازیگر یا کنشگری «مسئول» تبدیل می‌کند. امکان پذیرش این تبدیل دلیلی بر امکان پذیرش آزادی مثبت در شکلی عمیق‌تر و متکامل‌تر در تشکلهای دانشجویی است.

طرحی پیشنهادی برای ارائه یک تاریخ بدیل

پژوهش‌هایی که در آنها غالباً روایتی تاریخی از تشکلهای دانشجویی ارائه شده است، بیشتر تاریخ جنبش‌های دانشجویی بوده‌اند تا تشکلهای دانشجویی (EmemJomeZdeh & Nejatpour, 2010; Jalaeipour, 2010; NaghibZadeh & JanZadeh, 2012). تاریخ تشکلهای قطعاً با تاریخ جنبش‌ها همپوشانی‌هایی دارد، ولی مهم تفاوت‌هایی است که میان این دو تاریخ وجود دارد. تاریخ جنبش‌ها تاریخ مداخله دانشجویان در مناسبات قدرت حاکم و تاریخ واکنش‌هایی است که آنها به معادلات و مناسبات موجود در دولت‌ها و قدرت‌های سیاسی نشان می‌دهند؛ در حالی که تاریخ تشکلهای تاریخ کنش‌های دانشجویان در جهت ساختن و دفاع از جامعه‌ای است که در آن آزادی مثبت به تجربه در می‌آید. در این نگاه بدیل، تاریخ تشکلهای دانشجویی تاریخ سبک‌های زندگی متفاوت، انگیزه‌های متفاوت و کنش‌های متفاوتی است که دانشجویان در موقعیتی منحصر به فرد تجربه می‌کنند. این موقعیت منحصر به فرد را «بودن» در مکان تشکلهای دانشجویی ممکن می‌کند. تاریخ تشکلهای دانشجویی تاریخ بودش متمایزی است که انسان ایرانی در زمان و مکانی خاص تجربه می‌کند. این بودش متمایز معمولاً خود را در سبک‌های زندگی، زبان، ذوق‌ها و کالاهای فرهنگی متمایزی که در چنین مناسباتی به وجود می‌آیند و مصرف می‌شوند، پدیدار می‌کند و نه ضرورتاً در آرمان‌های سیاسی دانشجویان. اگر بتوانیم چارچوب اصلی تاریخ تشکلهای دانشجویی در این معنا را مشخص کنیم، می‌توانیم شرایط برای ارائه روایتی بدیل از تاریخ دانشگاه در ایران را نیز فراهم آوریم.

تشکلهای دانشجویی به شکلی که امروزه وجود دارند؛ یعنی تشکلهای سیاسی، کانون‌های فرهنگی - هنری و شوراهای صنفی قدمت چندانی ندارند. این سامان جدید نتیجه سیاست‌های فرهنگی «وزارت

فرهنگ و آموزش عالی» در انتهای دولت نخست اصلاحات؛ یعنی سال ۱۳۸۰ شمسی است. البته، ایده چنین سامان نوینی به ابتدای آن دولت در سال ۱۳۷۶ بازمی‌گردد (Riazi, 2010: 72-73). تا پیش از آن دانشجویان فقط در قالب تشکل‌های سیاسی در دانشگاه سامان می‌یافتند و تنوع و تکثری در قالب‌بندی جمع‌های رسمی دانشجویی وجود نداشت. اگر آغاز فعالیت تشکل‌های سیاسی دانشجویی را به تأسیس شاخه دانشجویی حزب توده و بعد اتحادیه‌های دانشجویی وابسته به این حزب با عنوان «سازمان دانشجویان» در دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۱ شمسی بازگردانیم (EmemJomeZdeh & NejatPour, 2010; NaghibZadeh & Janzadeh, 2012; Zia Zarifi, 2017). به این نتیجه می‌رسیم که این تشکل‌ها بیشتر برون‌دانشگاهی بودند و به دانشگاه آمدند تا «جا»یی در میان مناسبات جامعه‌ی آن بیابند و از توان این مناسبات برای پیشبرد اهداف سیاسی خود بهره بگیرند. هرچند اتحادیه‌ها بعدها؛ یعنی در پایان دهه ۱۳۲۰ شمسی کم‌کم آن ویژگی‌های بیرونی و انگیزه‌های صرفاً سیاسی را وانهادند و به فعالیت‌های صنفی روی آوردند، ولی فضای کلی فعالیت‌های جمعی و رسمی دانشجویی در دانشگاه عموماً سیاسی بود؛ یعنی با قصد مداخله در مناسبات و تعاملات قدرت حاکم صورت می‌گرفت. این فعالیت‌ها بیشتر ذیل مفهوم جنبش‌ها قابل درک است و کمتر ویژگی تشکلی را در آن معنا که من مراد می‌کنم، دارد. نقطه اوج حضور نخستین تشکل‌های سیاسی در دانشگاه اعتراضات دانشجویان به سفر رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا به ایران در سال ۱۳۳۲ شمسی و سرکوب آنها در آذرماه آن سال است. فعالیت تشکل‌های سیاسی برون‌دانشگاهی در دانشگاه به‌عنوان تنها شکل سازمان‌یافتگی فعالیت دانشجویی تا انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۵۹ شمسی ادامه یافت. انقلاب فرهنگی را می‌توان آغازی بر پایان فعالیت تشکل‌های سیاسی برون‌دانشگاهی قلمداد کرد. در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ شاهد فعالیت تنها یک تشکل رسمی در فضای دانشگاه ایرانی هستیم؛ یعنی انجمن اسلامی دانشجویان که در قالب دفتر تحکیم وحدت فعالیت می‌کرد. این تشکل نیز سیاسی بود و دغدغه اصلی آن مداخله و البته، در این سال‌ها به قصد حمایت، در مناسبات و معادلات قدرت حاکم به حساب می‌آمد. دوباره از سال ۱۳۶۸ شمسی و باز متأثر از برخی تحولات سیاسی بیرون از دانشگاه^{۲۰} تحولی در سازمان فعالیت‌های جمعی و رسمی دانشجویی در دانشگاه‌ها ایجاد شد. در کنار انجمن اسلامی دانشجویان، بسیج دانشجویی به‌عنوان تشکلی جدید فعالیت رسمی خود را آغاز کرد. از این زمان تا سال ۱۳۷۶ شمسی این دو تشکل که نمایندگان جریان‌های سیاسی بیرون از دانشگاه بودند، مدیریت فضای فعالیت‌های جمعی و رسمی دانشجویی در دانشگاه را برعهده داشتند^{۲۱}. در این سال‌ها عملاً امکانی برای فعالیت‌های جمعی دانشجویی‌ای که بافتار فرهنگی متفاوتی

۲۰. منظور انشعاب مجمع روحانیون مبارز از جامعه روحانیت مبارز است. این انشعاب ریشه شکل‌گیری دو جریان اصلاح‌طلبی و اصولگرایی در فضای سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی است.

۲۱. در فاصله سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶، از آنجا که عرصه فعالیت تشکلی میان دو تشکل تقسیم شد، شکلی از تکثر در حداقل ممکن به‌وجود آمد. ذکر این نکته مهم است که این تکثر، هر چند هنوز امکانی برای ظهور شکل‌های متفاوت زندگی را فراهم نمی‌کرد، زمینه ایجاد تکثرهای بعدی به‌ویژه پس از سال ۱۳۷۶ شد.

داشته باشند، فراهم نبود. بافتارهای فرهنگی متفاوت امکان کنش جمعی خود را عموماً در مکان‌ها و اجتماعات غیررسمی می‌یافتند. دو تشکل سیاسی یادشده در آن سال‌ها هر چند آرمان‌های سیاسی متفاوتی داشتند، ولی از بافتار فرهنگی یکسانی بهره می‌بردند. در آن زمان تفاوتی میان سبک زندگی، سلیقه، زبان و کالاهای فرهنگی‌ای که در میان دانشجویان این دو تشکل وجود داشت، دیده نمی‌شد؛ به عبارت دیگر، تفاوت در آرمان‌های سیاسی تفاوتی در عملکردهای فرهنگی پدید نیاورده بود.

جلایی‌پور (Jalaeipour, 2010: 187) اعتقاد دارد که «پس از دوم خرداد سال ۱۳۷۶ شمسی با توجه به افزایش جدی مطالبات دانشجویی و تا حدودی همراهی مدیریت دانشگاه‌ها «جا» دادن به فعالیت جمعی دانشجویان رسماً مورد توجه قرار می‌گیرد». به نظر من برای هر تاریخ بدیلی هم باید دوم خرداد سال ۱۳۷۶ تاریخی نمادین به حساب آید. از این تاریخ به بعد است که تحولی بنیادین در ساختار فعالیت‌های جمعی و رسمی دانشجویی پدید آمد. ولی آنچه در این نقل قول ناگفته مانده و به نظر من برای ممکن کردن انتقال از تاریخ جنبش‌های دانشجویی به تاریخ تشکل‌ها و فراهم کردن شرایط برای ارائه تاریخی بدیل از دانشگاه در ایران حیاتی است، چپستی آن مطالباتی است که جلایی‌پور افزایش جدی آن در میان دانشجویان را عاملی برای «جا دادن» مدیریت دانشگاه‌ها به شکل‌های جدیدی از فعالیت جمعی دانشجویی می‌داند. آن مطالبات چه بودند که پیش از آن وجود نداشتند و پدید آمدن آنها در آن زمان نمادین تحولی در چپ‌نش تشکل‌ها و موقعیت دانشجوی ایرانی در آنها پدید آورد؟ آن مطالبات چیزی نبود، جز میل دانشجوی ایرانی به نمایش تفاوت و تکرر فرهنگی در عرصه عمومی رسمی^{۲۲}؛ به زبان دیگر، دانشجو در آن زمان تصمیم گرفته بود تا آن تفاوت‌ها را که جلوه پدیداری آن عملکردهای فرهنگی متفاوتی چون سبک زندگی، زبان، سلیقه و ... بود، در مکان‌ها و اجتماعات غیررسمی پنهان نکند و در ملاء عام (یعنی در عرصه عمومی رسمی) به نمایش بگذارد. او تصمیم گرفته بود تا به موقعیت بازگردد، در آن منفذی بگشاید و از آن فراتر برود^{۲۳}.

تا پیش از سال ۱۳۷۶ شمسی تاریخ فرهنگی ایران پسانقلابی تاریخ پنهان‌سازی تفاوت‌ها و تکررهای فرهنگی است. پس از آن این تاریخ را می‌توان بر اساس میل عمومی به آشکارسازی تفاوت‌ها و تکررهای بازنویسی کرد. این میل عمومی پیش از همه در دانشگاه نمود یافت. ولی چرا دانشگاه نخستین مکان نمود چنین میلی بود؟ در آن سال‌ها اجتماع ایرانی شاهد یک رخداد جمعیت‌شناختی مهم و آن ورود نخستین نسل از متولدان پس از انقلاب اسلامی به دانشگاه بود. اگر متولدان سال ۱۳۵۸ را به صورت قراردادی

۲۲. گیومه از من است.

۲۳. البته، می‌توان به زمینه‌های اقتصادی امکان‌پذیر شدن چنین تکرری هم اشاره کرد. تدوین سیاست‌های اقتصادی، به‌ویژه از سال ۱۳۷۲ به بعد، مبتنی بر اصول اقتصاد نئولیبرالی زمینه را برای متکثر شدن فضای فرهنگی و استفاده از این تکرر در جهت تقویت بازار آزاد فراهم آورد. نکته اینجاست که با توجه به رویکرد لیبرالی که بر مفهوم‌پردازی‌ها در این مقاله حاکم است، آنچه برای من واجد اهمیت است، گسترش دایره امکان تجربه آزادی در نتیجه این تکرر است. بدیهی است که می‌توان با اکتفا به برخی از رویکردهای غیرلیبرال چنین تکرری را با نقد رادیکال مواجه ساخت.

۲۴. پژوهش‌های بسیاری تشکل‌های فرهنگی دانشجویی را به عنوان مکان‌های اصلی بروز تفاوت‌ها و تکررها در محیط دانشگاه معرفی کرده‌اند (Kuzu, 2021).

نمایندگان نخستین نسل انقلاب قلمداد کنیم، سال ۱۳۷۶ سال ورود این نخستین نمایندگان به دانشگاه به‌عنوان تنها نمونه مناسبات جامعی در اجتماع ایرانی است. در آن سال بود که این نسل برای نخستین بار به «جامعه» راه یافت. مطالبات این گروه با مطالبات نسل‌های پیشتر دانشجویان تفاوت‌های اساسی داشت. مطالبه اصلی نسل انقلاب «زندگی» بود.^{۲۵} او می‌خواست آن‌طور که خود می‌خواهد زندگی کند، سبک زندگی انتخاب‌شده وی به رسمیت شناخته شود و مجبور نباشد آن را پنهان سازد. پس از این تاریخ شاهد گسترش امکان‌هایی برای به نمایش گذاشتن عملکردهای فرهنگی متکثر در فضای دانشگاه هستیم. مدیرکل فرهنگی وقت وزارت فرهنگ و آموزش عالی فرایند استقرار و به رسمیت‌شناختن تشکل‌های فرهنگی در دانشگاه را در بازه‌های ۴ ساله از ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ چنین روایت کرده است: «در سال ۱۳۷۶ با بررسی موارد موفق فعالیت فرهنگی در دانشگاه‌ها، گسترش کانون‌ها [نام رسمی بخشی از آنچه من از آن به تشکل‌های فرهنگی یاد می‌کنم] تصویب شد. در سال ۱۳۷۷ با ارسال طرحی از سوی معاونت فرهنگی و اجتماعی وزارت فرهنگ و آموزش عالی به دانشگاه‌های سراسر کشور کانون‌ها فعالیت غیر رسمی خود را آغاز کردند. پس از آن در مفاد طرح بازنگری صورت گرفت، با معاونان دانشجویی و مدیران فرهنگی دانشگاه‌ها مشورت شد و درنهایت، آیین‌نامه تشکیل کانون‌های فرهنگی و هنری دانشجویان به‌صورت آزمایشی در اسفندماه سال ۱۳۷۸ به دانشگاه‌ها ابلاغ شد. از سال ۱۳۸۰ با اضافه‌کردن حوزه‌های فعالیت جدید به کانون‌ها شاهد ورود به مرحله تثبیت کانون‌ها هستیم» (Riazi, 2010: 80).

حوزه فعالیت تشکل‌های فرهنگی بسیار گسترده است. قالب‌هایی که در این فرایند ۴ ساله تدوین شدند، عبارت بود از: کانون‌های فرهنگ و اندیشه، مطالعات فرهنگی، گفت‌وگوی تمدن‌ها، ایرانگردی و جهانگردی، محیط زیست، آسیب‌های اجتماعی و امداد، قرآن و عترت، ادبی، فیلم و عکس، موسیقی، هنرهای تجسمی و صنایع دستی و هنرهای نمایشی (Riazi, 2010: 80). به موازات این کانون‌ها، شوراهای صنفی و انجمن‌های علمی نیز در دانشگاه‌ها شکل گرفت. دانشجویان به واسطه این ساختارهای جدید فرصت یافتند تا به‌صورتی رسمی حضوری غیر سیاسی (به معنای خاص؛ یعنی بدون میل به مداخله در مناسبات قدرت حاکم) را در دانشگاه تجربه کنند. جالب آن است که در همان زمان تشکل‌های سیاسی این اقدام را توطئه‌ای علیه فعالیت‌های سیاسی دانشجویی قلمداد (Riazi, 2010: 80) و آن را برنامه‌ای برای سیاست‌زدایی از دانشگاه تفسیر کردند.

البته، تجربه واقعی فعالیت تشکل‌های فرهنگی پس از استقرار کامل نشان می‌دهد که این اقدام امکانی برای تجربه‌ای سیاسی در معنایی عمیق‌تر برای دانشجویان فراهم کرد. دانشجویان از آن پس الگوهای کنش آزادی‌خواهانه را با تحول مواجه کردند، از میدان‌هایی که در آن تعامل به قصد مداخله در مناسبات قدرت حاکم صورت می‌گرفت، عقب نشستند و به میدان‌های جدیدی از منازعات وارد شدند که در آن

۲۵. رئیس جمهور دوره اصلاحات اندکی پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶، در سخنرانی‌ای در دانشگاه تهران در واکنش به برخی شعارها گفت: «شعار مرگ ندهید، نیازمند زندگی هستیم». این را می‌توان بیان هوشمندانه مطالبه‌ای دانست که من آن را به دانشجویان نسل انقلاب نسبت دادم.

موضوع اصلی منازعه، امکان بروز و نمایش عملکردهای متفاوت فرهنگی در فضای رسمی بود و نه پیگیری آرمان‌های سیاسی ذیل الگوهای فرهنگی بازتولیدکننده موقعیت‌های متفادکننده سیاسی. این را می‌توان در اظهار نظری که جلالی‌پور درباره فعالیت انجمن‌های اسلامی دانشجویان به‌عنوان تشکلی سیاسی در دو بازه زمانی ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ و ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۴ عنوان کرد، نشان داد: «... فعالیت انجمن اسلامی دانشگاه‌ها در دو بازه زمانی ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ و ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۴ نشان می‌دهد که فعالیت‌ها مانند برگزاری جلسات علمی، نشست‌ها، بیانیه‌های انتقادی، مشارکت در رخدادهای سیاسی و انتخاباتی و ... از سال ۱۳۸۰ رو به کاهش نهاده است» (Jalaeipour, 2010: 197).

کاهش فعالیت‌های سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه‌ها در سال ۱۳۸۰ نشان‌دهنده نوعی ناامیدی به مداخله در مناسبات و تعاملات سیاسی بیرون از دانشگاه است. از نظر من تشکلی‌های سیاسی هم در این زمان نوعی «چرخش فرهنگی» را تجربه کردند؛ بدین معنا که از فعالیت سیاسی به معنای مرسوم دست کشیدند. در آن زمان برای آنها فعالیت اصلی سیاسی تعمیم حضور رسمی عملکردهای متفاوت فرهنگی به کل اجتماع ایرانی بود. آنها از دولت انتظار فراهم‌سازی امکان چنین تعمیمی را داشتند و زمانی که دولت نتوانست آنها را در چنین پروژه‌ای یاری رساند، از ایفای نقش برای دولت به‌مثابه تشکلی که حامی آرمان‌های سیاسی آنها درون دانشگاه بود، دست کشیدند. مصداق این دست‌کشیدن را می‌توان در «بیانیه دفتر تحکیم وحدت» در ۱۲ اسفند ۱۳۸۱ جست. در آن بیانیه انجمن‌های اسلامی از «پروژه عبور از اصلاحات» سخن گفتند. پروژه عبور از اصلاحات برای من نمونه میل جدیدی است که در تشکلی‌های سیاسی متأثر از فعالیت تشکلی‌های فرهنگی در دانشگاه‌ها ایجاد شد. نمی‌توان آرمان سیاسی را از عملکردهای فرهنگی جدا کرد. برای پیشبرد آرمان سیاسی‌ای که قدرت حاکم وقت (دولت اصلاحات) بدان معتقد بود، باید زمینه‌ای فراهم می‌شد تا عملکردهای متفاوت فرهنگی بتوانند در پهنه اجتماعی ایرانی نمایش داده شوند. اجتماع آماده چنین نمایشی نبود و از دست دولت هم کاری بر نمی‌آمد. پس دانشجویان باید بازمی‌گشتند و در موقعیت دانشگاه به نمایش این عملکردهای متفاوت فرهنگی می‌پرداختند. این پروژه سیاسی جدیدی بود که تمام تشکلی‌ها، چه سیاسی و چه فرهنگی، پس از سال ۱۳۸۰ آن را آغاز کردند. اینها همه نشان‌دهنده آن است که سال ۱۳۸۰ سالی سرنوشت‌ساز در تاریخ تشکلی‌های دانشجویی است. این سال را نماد آن چرخش فرهنگی‌ای که پیشتر از آن بحث شد، قرار می‌دهم. مجموع اتفاقات پیرامون این سال را جلالی‌پور این‌گونه توضیح می‌دهد: «زمینه‌های دیگری هم در کاهش فعالیت‌های انجمن‌های اسلامی [بعد از سال ۱۳۸۰] دخیل بودند که از این قرارند: وقتی هزینه فعالیت‌های سیاسی در انجمن‌ها زیاد شد، عده‌ای از دانشجویان در کانون‌های دیگر فعالیت‌های دانشجویی مثل کانون‌های علمی، فرهنگی و نشریات دانشجویی فعال شدند. عده‌ای دانشجویان مذهبی جذب تشکلی‌هایی چون بسیج دانشجویی شدند. بعضی از دانشجویانی که به فعالیت بلندمدت سیاسی علاقه‌مند بودند، جذب احزاب سیاسی شدند. بعضی از دانشجویان نیز که به مسائل دانشجویی و جامعه ایران به‌صورت بنیادی‌تر نگاه می‌کردند، به پیگیری برنامه‌های بلندمدت مطالعاتی پرداختند و حتی بعضی از آنها از رشته‌های فنی و پزشکی به

رشته‌های علوم انسانی تغییر رشته دادند. برخی هم به دنبال فعالیت‌های اقتصادی رفتند ... بخش دیگری از بدنه دانشجویی نیز بیشتر به زندگی و منافع خود و خشنودی بیشتر و بهره‌گیری افزون‌تر از هنر و ادبیات و روابط آنها با یکدیگر مشغول شدند که خود از پیامدهای پیشرفت فرهنگ مدرن در ایران است» (Jalaeipour, 2010: 208-209).

در یک کلام، دانشجویان از عرصه سیاست به عرصه فرهنگ کوچیدند. تشکل‌ها نیز از آن پس به جای آنکه نماینده بینش‌های سیاسی و آرمان‌های متفاوت باشند، فرهنگ‌ها و عملکردهای فرهنگی متفاوت را نمایندگی کردند. آمارها نشان می‌دهند که سال ۱۳۸۰ بزنگاه یک تحول جمعیت‌شناختی دیگر نیز بود. در این سال برای نخستین بار جمعیت زنان پذیرفته‌شده در دانشگاه‌های دولتی از مردان پیشی گرفت و ۵۰/۵ درصد از کل پذیرفته‌شدگان در دانشگاه‌ها در این سال زنان بودند (مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، ۱۳۸۰). باید پرسید که چه نسبتی وجود دارد میان زنانه‌شدن موقعیت دانشجویی در دانشگاه ایرانی و آن چرخش فرهنگی‌ای که از آن یاد شد؟

بسیاری از طرفداران ایده سیاست‌زدایی از دانشگاه پس از سال ۱۳۸۰، زنانه‌شدن آموزش عالی در ایران را از عوامل اساسی این سیاست‌زدایی می‌دانند. کاظمی (Kazemi, 2019: 155) که خود از طرفداران ایده سیاست‌زدایی دانشگاه به سبب افزایش حضور زنان در آن است، به نکته درخور تأملی اشاره می‌کند. او می‌گوید: «زنان ذایقه متفاوتی را در سطح دانشگاه گسترش دادند». برای من هم زنان نماینده تکثر فرهنگی و سلیقه‌های متفاوت‌اند. حضور چیره آنها در آن سال‌ها منفذی در موقعیت مردانه دانشجویبودن گشود. از این منظر سهم آنها در تکمیل پروژه آزادی مثبت در تشکل‌های دانشجویی به‌ویژه پس از بزنگاه ۱۳۸۰ سهمی چشمگیرتر به حساب می‌آید. چرخش فرهنگی هم نتیجه ایفای نقش مؤثر آنها در تحول موقعیت دانشجویبودن در دانشگاه ایرانی پس از چنین بزنگاهی است. زنان بیش از مردان دانشجو تفاوت میان موقعیت در دانشگاه‌بودن و در خانه یا مدرسه‌بودن را درک می‌کنند، چرا که آنها تجربه اصیل‌تری از انقیاد دارند و به همین سبب توانشان برای ایجاد منفذ در موقعیت‌های منقادکننده بیشتر است. پژوهشی نشان داده است که نگاه مردان به آموزش عالی بیش از نگاه زنان جنبه اقتصادی و ابزاری دارد. برای مردان بسیار بیشتر از زنان دانشگاه ابزاری برای اتصال به موقعیت‌های برون‌دانشگاهی است. اما برای زنان این خود موقعیت در دانشگاه‌بودن است که اهمیت دارد (Irajizad, 2009: 360).

زنان توان ایجاد پیوندهای مستحکم‌تری را با موقعیت در دانشگاه دارند. آنها به‌راحتی نمی‌توانند موقعیت دانشجویبودن را واگذارند و به جهانی بازگردند که در آن مناسبات پیشادانشگاهی حاکم است، جهانی که در آن جز مناسبات انقیادآور چیزی انتظارشان را نمی‌کشد. زیست دانشگاهی برای آنها بسیار بیشتر از مردان امکان تجربه یک زیست آزادانه را می‌دهد. در این موقعیت (دانشگاه) امکان نیل به تجربه آزادی بیشتر فراهم است. پس کار آنها حفظ این موقعیت و تلاش برای امکان‌پذیرتر کردن تجربه آزادی در چنین موقعیتی است. نمی‌توان چنین کاری را غیر سیاسی قلمداد کرد. از سکه افتادن فعالیت‌های مرسوم سیاسی که در قالب فعالیت تشکل‌های مردانه سیاسی در دانشگاه‌ها نمود می‌یافت، غیر سیاسی‌شدن دانشگاه نبود.

در اینجا شاهد انتقالی راهبردی از یک مفهوم حداقلی از سیاست به معنای مداخله صرف در مناسبات قدرت حاکم به یک مفهوم حداکثری از سیاست به معنای تلاش برای ایجاد منفذی در موقعیت‌های منقادکننده، تجربه آزادی مثبت، تولید یک فرهنگ مشخص و البته، متمایز و درنهایت، تحقق خود هستیم. با نقش‌آفرینی بیشتر زنان در تشکل‌ها پهنه امکان‌پذیر ساختن تمایزها و تفاوت‌ها گسترش یافت، شالوده موقعیت دانشجوی ایرانی مستحکم‌تر شد و امکان اثرگذاری مؤثرتر و تجربه عمیق‌تری از آزادی فراهم آمد.

چهره تثبیت‌شده فعالیت تشکلی، پیش از سال ۱۳۸۰، چهره‌ای کاملاً مردانه است. پس از آن بود که این چهره به چهره‌ای آمیخته و غیر جنسیتی تبدیل شد. در این موقعیت آمیخته بود که امر عمومی به قدرتی در عرض قدرت حاکم دست یافت و نه در ذیل آن و دیالکتیک قدرت عمومی / قدرت حاکم شکل گرفت. شاید بتوان سال‌های پیش از سال ۱۳۸۰ را سال‌هایی دانست که دانشجوی ایرانی آنها را در آرزوی نقش‌آفرینی و مداخله در قدرت حاکم سپری می‌کرد، ولی پس از آن، جذابیت چنین مداخله‌ای به نفع دستیابی به قدرت عمومی کاهش یافت. برای دانشجوی ایرانی قدرت عمومی، رهایی‌بخش‌تر از قدرت حاکم جلوه کرد. این جلوه‌گری قدرت عمومی شرط ضروری حرکت به سمت امکان‌پذیر کردن تجربه آزادی مثبت است.

قدرت عمومی قدرت مورد نیاز برای تحقق تخیل فردی است و بهره‌مندی از آن تضمین‌کننده تحقق خود و پدیدارشدن در مناسبات اجتماعی به‌مثابه وجودی متمایز است. این قدرت بر عکس قدرت حاکم نگاه‌دارنده و ترغیب‌کننده تکثرها و تفاوت‌هاست. وظیفه اصلی تشکل‌ها پس از سال بزنگاه ۱۳۸۰، بیشتر حفظ این تکثرها و تفاوت‌ها به مدد بهره‌مندی از قدرت عمومی بوده است. این کار جز از مجرای مواجهه مداوم با قدرت حاکم ممکن نیست. گریز از این مواجهه؛ یعنی گریز از موقعیت‌های منقادکننده، نابودی قدرت عمومی را در پی دارد. شاید به همین سبب است که معمولاً قدرت‌های حاکم تکثر را ترغیب می‌کنند تا به پستو برود و در ملاً عام حضور نیابد. برای دانشجوی ایرانی در موقعیت دانشگاه، ملاً عام مکان نقش‌آفرینی انحصاری قدرت حاکم نیست. او مکان‌های رسمی را به مدد سازوکارهایی که برای تولید فرهنگ مشخص، متمایز و متکثر خود می‌آفریند، اشغال می‌کند و از این طریق از پس‌زده‌شدن و در نتیجه، به پستو یا «حیاط پستی» رفتن می‌گریزد. گویی او می‌داند فقط با حضور آشکار و بی‌پرده در خود موقعیت است که می‌تواند ناب‌ترین شکل آزادی را تجربه کند. او با سازوکارهایی پیچیده دست به کار خلق جامعه‌ای می‌شود که در آن امکان کنشگری «همه» به شکلی برابر ممکن باشد. او در تمام زمان‌های حضور در مکان تشکل‌ها در حال جدال با موقعیت برای فرارفتن از آن است. این جدالی برای تحقق خود است، جدالی برای متمایز بودن است و جدالی برای امکان‌پذیر کردن تحقق آزادی است، کاری که فقط از دانشگاه به‌مثابه نهادی جامعی و مدرن بر می‌آید.

نتیجه‌گیری

در ابتدای مقاله تلاش شد تا مبتنی بر رویکردی خاص، تشکل‌های دانشجویی به‌مثابه مکان‌هایی مفهومی‌پردازی شود که در آن آزادی مثبت در معنایی که آیزایا برلین از آن مراد می‌کرد، تجربه شود. این تجربه شکل تعمیق‌یافته تجربه‌ای است که دانشجوی ایرانی با حضور و مشارکت در اجتماعات غیررسمی دانشجویی و حلقه‌های دوستی آغاز می‌کند. دانشجویان ابتدا در اجتماعات غیررسمی دانشجویی متشکل شدن به قصد تحقق نوعی اراده آزاد جمعی را تجربه می‌کنند. دوری از منابع متجسد و نامتجسد اقتدار (استاد، قوانین نظم‌بخش و نهادهای کنترل‌کننده) در اجتماعات غیررسمی این فرصت را به دانشجویان می‌دهد تا شکلی از خودآیینی را که شرط ضروری گام‌نهادن به عرصه تجربه آزادی مثبت است، به‌صورت جمعی تجربه کنند. نکته مهم آن است که این تجربه با کوچ برخی از دانشجویان از اجتماعات غیررسمی به اجتماعات رسمی یا تشکل‌ها به پایان نمی‌رسد، بلکه تکمیل می‌شود و تعمیق می‌یابد، چرا که در تشکل‌ها، همانند اجتماعات غیررسمی، نوعی خودآیینی و تلاش جمعی برای تحقق اراده آزاد تجربه می‌شود، با این تفاوت که این بار در تشکل‌ها این تجربه نه از طریق گریز از موقعیت‌های منقادکننده که از رهگذر درگیری در مبارزه با موانعی حاصل می‌شود که در قوانین نظم‌بخش پیشینی حاکم بر تشکل‌ها وجود دارند. مبارزه هدفمند با چنین موانعی به تجربه آزادی مثبت در تشکل‌ها عمق می‌بخشد.

آنهایی که به تشکل‌ها می‌آیند و در قالب این ساختارهای قانونی به کنش جمعی دست می‌زنند، کارشان برملاکردن اراده جمعی دانشجویان به تحقق آزادی است. با اینکه این برملاسازی همیشه با مخاطرات جدی همراه است، آنها در تشکل‌ها شورمندان به این عمل دست می‌زنند. تلاش آنها تحقق آزادی درون موقعیت‌های منقادکننده است. آنها از موقعیت‌های محدودکننده نمی‌گریزند (آن‌گونه که در اجتماعات غیررسمی رخ می‌دهد). در تشکل‌ها دیگر با تجربه آزادی از طریق گریز از موقعیت روبه‌رو نیستیم، بلکه با تجربه آزادی از طریق درگیری با موانع محدودکننده در موقعیت مواجه‌ایم. بر اساس این تفسیر، تاریخ بدیل دانشگاه در ایران تاریخ تلاش مستمر و جمعی دانشجویان برای عمق‌بخشیدن به تجربه آزادی‌ای است که در دانشگاه به‌دست می‌آورند.

همان‌گونه که گفته شد، صورت‌های تکمیل‌شده و تعمیق‌یافته تجربه آزادی مثبت درون تشکل‌ها رخ می‌دهد. دقیقاً به همین دلیل است که می‌توان تاریخ تشکل‌ها را عصاره تاریخ بدیل دانشگاه در ایران به‌شمار آورد. بسیاری آن‌گاه که خواسته‌اند تاریخ تشکل‌ها در ایران را روایت کنند، فقط به بیان تاریخ جنبش‌های سیاسی‌ای که با مداخله دانشجویان به انجام رسیده است، بسنده کرده‌اند. اما تاریخ تشکل‌ها تاریخ تلاش جمعی دانشجویان برای امکان‌پذیرکردن تجربه آزادی مثبت به میانجی برملاکردن عملکردهای فرهنگی متفاوت در صحن رسمی دانشگاه است. آنچه دانشجویان را در طول سال‌های متمادی و علی‌رغم مخاطرات و موانع بسیار به حضور در تشکل‌ها ترغیب کرده و امیدوار ساخته است، گرایش آنها به برساخت چنین تفاوت‌هایی به‌صورت علنی است. ضعف عملکرد تشکل‌های دانشجویی در محیط‌های

دانشگاهی امکان بروز تفاوت‌ها و تکثرهای فرهنگی در صحن رسمی دانشگاه را از میان می‌برد. از میان رفتن چنین امکانی در نهایت، سبب ناقص ماندن پروژه تجربه آزادی در دانشگاه ایرانی می‌شود.

References

1. Appiagyei-Atua, K. (2019). Students' academic freedom in African Universities and democratic enhancement. *African Human Right Law Journal*, 19(1), 151-166.
2. Bahrani, M. (2021). Principal and Teleos of University in Iran. *Quarterly Journal of Research and Planning in Higher Education*, 27(3), 1-22 [in Persian].
3. Berlin, I. (2013). *Four Essays on Liberty*. Translated into Persian by Mohammad Ali Movahhed, Tehran: Kharazmi Publication [in Persian].
4. Catanzaro, C. (2014). Policy or puzzle? The foundation of university of Tehran between ideal conception and pragmatic realization. In *Culture and Cultural Politics under Reza Shah: The Pahlavi State, New Bourgeoisie and the Creation of Modern Society in Iran*. Ed. Bianca Devos and Chritoph Werner, London and New York: Routledge, pp. 34-55.
5. EmemJomeZdeh, S.J., & Nejatpour, M. (2010). Pathology of the student movement in Iran; 70s and 80s. *Journal of Islamic Revolution Studies*, 8, (8), 105-128 [in Persian].
6. Farasatkah, M. (2018). *History of University in Iran*. Tehran: Institute for Social and Cultural Studies [in Persian].
7. Haines, K. (2019). Student perspectives on joining student organizations. Ph.D. Thesis, College of Professional Studies, Northeastern University, Boston.
8. Heidegger, M. (2008). *Being and Time*. Translated into Persian by Siavash Jamadi, Tehran GHoghoos [in Persian].
9. Institute for Research and Planning in Higher Education (2002), *the Statistics of Iranian Higher Education (2001-2002)*. [In Persian].
10. Irajizad, A. et al. (2009). Investigating women's participation in higher education, In Proceedings of the first higher education seminar in Iran. Vol. 1, Tehran: Allameh Tabatabaei University, pp: 349-373 [in Persian].

11. Jalaeipour, H.R. (2010). Understanding the student movement in Iran; With emphasis on student activities in the reform period (1997-2005). *Iranian Journal of Social Problems*, 1(3), 179-213 [in Persian].
12. Kazemi, A. (2019). *University: From Ladder to Canopy*. Tehran: Institute for Social and Cultural Studies [in Persian].
13. Khoshnam, M. (2018). Phenomenological analysis of the cultural life-world of Iranian students. Ph.D. thesis in cultural sociology, Tehran: Institute for Social and Cultural Studies [in Persian].
14. Kuzu, O.H. (2021). Student clubs at universities; a content analysis on diversity. *Journal of Qualitative Research in Education*, 27(30), 52-73.
15. Menashri, D. (1992). *Education and the making of modern Iran*. New York: Ithaca.
16. NaghibZadeh, A., & JanZadeh, A. (2012). A comparative study of student organizations in France and Iran. *Politics*, 41(4), 303-322 [in Persian].
17. Nikfar, M. (1996). In the deadlock of Time: An introduction to Heidegger's thought. *Negah-e No*, (31), 195-278 [in Persian].
18. Rezaei, M., & Kia, H. (2017). Dor-e Ham Boodan va Ba Ham Boodan: Investigating the relationship between student organizations and politics. *Iranian Journal of Sociology*, 17(4), 25-50 [in Persian].
19. Riazi, A. (2010). Reinterpretation of an experience; Formation of new student institutions (1997-2001). In *Proceeding of Student Organizations*, Edited by Javid, M., Tehran: Institute for Social and Cultural Studies [in Persian].
20. Samim, R. (2017). *Teamwork in the Iranian University Classroom*. Tehran: Institute for Social and Cultural Studies [in Persian].
21. Samim, R. (2018). *Mechanisms of production of culture in the student organizations*. Tehran: Institute for Social and Cultural Studies [in Persian].
22. Tabatabaei, S.J. (2019). *Considerations on the University*. Tehran: Minooy-e Kherad [in Persian].
23. Verneaux, R. (2014). *Existential Philosophies*. Translated into Persian by Yahya Mahdavi, Tehran: Kharazmi Publication [in Persian].

24. Zein-Al-Dien, M.M. (2016). Student academic freedom in Egypt: Perceptions of university education students. *Universal Journal of Educational Research*, 4(2), 432-444.
25. Zia Zarifi, A. (2017). *University of Tehran's student organization: Another look at the history of student struggles in Iran 1945-1947*. Tehran: Shirazeh [in Persian].

